

بررسی شخصیت عزیر نبی علیه السلام و مدفن او در جنوب عراق

محمود شریفی اقدام

چکیده

از شخصیت‌هایی که نامش در قرآن به صراحت آمده، حضرت عزیر علیه السلام است. نام او یک بار به‌طور صریح (توبه: ۳۰) آمده و یک بار دیگر هم، احتمالاً به‌طور اشاره با تعبیر **كَلْبِي** (بقره: ۲۵۹) ذکر شده است. از طرفی، شخصیت این بزرگوار در تفاسیر و احادیث و تاریخ، به‌عنوان پیامبر یا انسانی صالح مورد بحث قرار گرفته و احتمال اینکه در کشور عراق مدفون باشد، وجود دارد. از این‌رو، بر آن شدیم تا مقاله‌ای درباره شخصیت این بزرگوار در فصلنامه زیارت ارائه دهیم.

در این مقاله، کوشیده‌ایم ابعاد مختلف این شخصیت الهی را از نظر آیات و روایات و تاریخ بررسی کنیم؛ اگرچه برای مؤلف، توفیق روشن ساختن شخصیت این بزرگوار از ابعاد مختلف و به‌طور کامل به دست نیامد؛ زیرا با اینکه داستان حضرت عزیر علیه السلام در کتاب‌های مختلف تفسیری و روایی - اعم از شیعه و سنی - و تاریخی متعدد و گاه بسیار مفصل و ریز آمده، متأسفانه در ابعاد مختلف شخصیت او کمتر سخن گفته شده و بیشتر به همان مطالب مطرح‌شده در قرآن، که آن هم بسیار مختصر است، به‌طور تکراری پرداخته شده. از این‌رو سعی شد در این نوشته، به آنچه درباره این شخصیت بزرگوار در قرآن و تفاسیر و روایات و تاریخ و منابع معتبر آمده است، بسنده شود و از آوردن قصه‌ها و افسانه‌های مختلف، که در کتب آمده است و در صحت آنها تردید هست، خودداری شود.

کلیدواژه‌ها: عزیر، ارمیا، خضر، مرگ، زنده‌شدن، بیت‌المقدس.

از اعتقادات قطعی همه مسلمانان، اعتقاد به همه پیامبرانی است که از طرف خداوند برای رسالت مبعوث شده‌اند که قرآن هم بر آن تأکید کرده و فرموده است:

رسول خدا به آنچه بر او نازل شد، ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیامبران خدا ایمان آوردند [و گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران خدا فرق نگذاریم (و به همه ایمان داریم) و همه یک‌زبان و یک‌دل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم... (بقره: ۲۸۵).

بنابراین، مسلمانان افزون بر پیامبر اسلام ﷺ به تمام پیامبران اعتقاد دارند و به آنان احترام می‌گذارند. حضرت عزیر رضی الله عنه نیز مورد احترام همه مسلمانان جهان است؛ زیرا مشهور میان آنان، این است که او هم از پیامبران الهی است؛ اگرچه در قرآن به پیامبر بودن او صریح نشده. از این رو، بعضی بزرگان و مفسران در پیامبر بودن او تردید دارند. اما همان‌گونه که در بخش‌هایی از مقاله می‌آید و همچنین از اشارات بعضی آیات و تصریح بعضی احادیث، فهمیده می‌شود که آن بزرگوار، از پیامبران الهی بوده است؛ جایی که یهودیان یا بعضی از آنان، او را فرزند خداوند خوانده‌اند؛ ولی با این اوصاف، ابعاد مختلف زندگی او، مانند محل تولد، رحلت و محل دفن همچنان در ابهام قرار دارد و به شدت مورد اختلاف است. در این مقاله، سعی شد آنچه در منابع معتبر آمده است، آورده شود تا در حد امکان، خصیصیت این بزرگوار روشن گردد.

عزیر رضی الله عنه در قرآن

۱. در سوره توبه چنین آمده است:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِيرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (توبه: ۳۰).

یهود گفتند: عزیر، پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح، پسر خداست! این سخن است

که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خدا آنان را بکشد!
چگونه از حق انحراف می‌یابند.

راغب در مفردات گوید: «عزیر در فرموده خداوند متعال: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ نام پیامبری است» (راغب اصفهانی، واژه عَزَرَ). در مجمع البحرین چنین آمده است:

مراد از عزیر در آیه ﴿عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾، عزیر فرزند شرحیا، که پیامبری از پیامبران است، می‌باشد و اینکه او را به خداوند نسبت داده‌اند، بنابر آنچه گفته شده است، به‌خاطر این بوده که او تورات را بعد از اینکه سوزانده شد، دوباره برپا داشت (الطریحی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۷۱، واژه عَزَرَ).

علامه طباطبائی می‌فرماید:

کلمه «عزیر»، نام همان شخصی است که یهود او را به زبان عبری خود، «عزرا» می‌خوانند و در نقل از عبری به عربی، این تغییر را پذیرفته است؛ همان‌گونه که نام «یسوع»، وقتی از عبری به عربی وارد شد، به‌صورت کلمه عیسی درآمد و به‌طوری که می‌گویند، کلمه «یوحنا» عبری، در عربی یحیی شده است و این عزرا، همان کسی است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را بعد از آنکه در واقعه بخت‌النصر، پادشاه بابل، و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معبد و سوزاندن کتاب‌های ایشان به کلی از بین رفت، دوباره آن را به‌صورت کتابی به رشته تحریر درآورد.

بخت‌النصر، مردان یهود را از دم تیغ گذرانید و زنان و کودکان و مُشتی از ضعفای ایشان را با خود به بابل برد و نزدیک یک قرن در بابل ماندند تا آنکه بابل به دست کورش کبیر، پادشاه ایران، فتح شد و عزرا نزد وی آمد و برای یهودیان تبعیدی شفاعت کرد. چون عزرا در نظر کورش، صاحب احترام بود، تقاضایش پذیرفته شد و کورش اجازه داد که یهود به بلاد خود بازگردند و تورات از نو نوشته شود.

با اینکه نسخه‌های تورات به کلی از بین رفته بود، عزرا در حدود سال ۴۵۷ قبل از میلاد مسیح، مجموعه‌ای نگارش کرد و به نام تورات در میان یهود منتشر شد. یهود

به همان جهت که عزرا وسیله برگشت ایشان به فلسطین شد، او را تعظیم نموده و او را پسر خدا نامیدند و پرتوی از ربوبیت در او قائل‌اند، و یا او را مشتق از خدا و یا خود خدا می‌دانند؛ و یا اینکه از باب احترام، او را پسر خدا نامیده‌اند؛ همچنان که خود را دوستان و پسران خدا خوانده - و به نقل قرآن - گفته‌اند: ﴿مَنْ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ﴾ (مائده: ۱۸). برای ما معلوم نشده و نمی‌دانیم؛ اگرچه ظاهر سیاق آیه بعد از آیه مورد بحث که می‌رmaid: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾ (توبه: ۳۱)، این است که مرادشان معنای دوم است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: عقیده به اینکه عزیر پسر خداست، کلام پاره‌ای از یهودیان معاصر رسول خدا ﷺ بوده و تمام یهودیان چنین اعتقادی ندارند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۲۵۳).

در کتاب فرهنگ قرآن چنین آمده است که عزیر از ابیای بنی اسرائیل است که در دوران زمامداری بخت‌النصر می‌زیسته، وی پس از این دوران، تورات را به بنی اسرائیل بازگرداند و امر آنان را اصلاح کرد.

او پس از مرگ صدساله خود، زمانی که به سوی بنی اسرائیل بازگشت، با تورات سوخته شده به دست بخت‌النصر روبه‌رو شد و از سینه خود، تورات را املا نمود و از آنجا که عزیر سبب احیای تورات شد، یهودیان به او لقب ابن‌الله داده‌اند» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲۰، ص ۳۸۶). در تفسیر نمونه نیز چنین آمده است:

عزیر در لغت عرب، همان «عزرا» در لغت یهود است و از آنجا که عرب به هنگامی که نام بیگانه‌ای را به کار می‌برد، معمولاً در آن تغییری ایجاد می‌کند، مخصوصاً گاه برای اظهار محبت آن را به صیغه «تصغیر» در می‌آورد، «عزرا» را نیز تبدیل به عزیر کرده است... به هر حال، عزیر یا عزرا در تاریخ یهود، موقعیت خاصی دارد؛ تا آنجا که بعضی اساس ملیت و درخشش این جمعیت را به او نسبت می‌دهند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸ش، ج ۹، ص ۲۴۳).

۲. در سوره بقره چنین می خوانیم:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره: ۲۵۹).

آیا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، (او با خود) گفت: چگونه خدا (اهل) این ویرانه‌ها را پس از مرگ زنده می کند؟ (در این هنگام)، خدا او را یک صد سال مرده ساخت؛ سپس زنده کرد و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز، یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یک صد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود که هیچ نه تغییر نیافته است؟! ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده! این، هم برای اطمینان خاطر تو است و هم) برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوان‌ها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم! هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر کاری تواناست.

آیت الله جوادی در تفسیر این آیه می فرماید:

بنده‌ای صالح یا پیامبری به نام ارمیا یا عزیر در مسیر سفرش هنگام عبور از قریه‌ای، آنجا را ویرانه‌ای یافت که ساکنان آن مرده بودند. از خدای سبحان درباره چگونگی زنده شدن مردگان پرسید و خداوند او را میراند و پس از صد سال زنده‌اش کرد. آن گاه کسی از وی پرسید یا از درونش این سؤال برخاست که چقدر در این مکان

درنگ کردی؟ پاسخ داد: یک روز یا بخشی از آن. هاتفی از غیب یا خدای سبحان به او گفت که صد سال است مرده است، یا از مراجعه به اهل و خانواده خود و دیدن نشانه‌هایی مانند نوزادان و همسالان سالمند و کهنسال خود، مرگ صدساله‌اش را باور کرد.

سپس به وی گفته شد که اگر می‌خواهد از قدرت بی‌پایان خدای سبحان آگاه گردد، به خوراک و نوشیدنی خود بنگرد که هیچ‌گونه تغییری نکرده‌اند؛ با اینکه آنها زود فاسد می‌ند و نیز به مرکب خود نگاه کند که نابود شده و پوسیده است و خدا آن را زنده می‌کند و استخوان‌هایش را به پا داشته و سپس بر آنها گوشت می‌پوشاند. هنگامی که قدرت خدا برای این بنده صالح روشن شد، اعتراف کرد که خداوند بر همه چیز تواناست (جوادی آملی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۲، ص ۲۵۹).

درباره نام مرورکننده در تفسیر مجمع البیان چنین آمده است:

آن شخص، حضرت عزیر است؛ بنا بر قول قتاده و عکرمه و سدی و آن، از امام صادق علیه السلام هم روایت شده است، و گفته شده او حضرت ارمیا بوده است که این، قول وهب است و از امام باقر علیه السلام هم این نقل شده است و گفته شده که او خضر علیه السلام است که این، قول ابن اسحاق است (طبرسی، ۱۳۸۴ش، ج ۲، ص ۲۵۹).

مرحوم علامه طباطبائی درباره او می‌گوید:

با دقت در این آیه، این معنا روشن می‌شود که آن شخص، یکی از بندگان صالح خدا و عالم به مقام و مراقب اوامر او بوده؛ بلکه می‌توان به دست آورد که وی پیامبری بوده که از غیب با وی گفت‌وگو می‌شده؛ چون ظاهر اینکه گفته است: **﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾** می‌دانم که خدا بر هر چیز تواناست، این است که بعد از روشن شدن امر، به همان علم و ایمان قبلی خود به قدرت مطلقه خدا برگشته است، و ظاهر اینکه خدای تعالی فرمود: **﴿ثُمَّ بَعَثْنَا قَالَكُمْ لَيْتَ﴾** سپس که او را زنده کرد، پرسید چه مدتی مکث کردی؟ ... این است که وی مردی مأنوس با وحی و

گفت و گوی با خدای تعالی بوده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۸۳).

در تفسیر نمونه هم چنین آمده است:

درباره اینکه او کدام یک از پیامبران بوده، احتمالات گوناگونی داده شده است: بعضی او را ارمیا علیه السلام، و بعضی خضر علیه السلام دانسته‌اند؛ ولی مشهور و معروف این است که عزیر علیه السلام بوده است و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز این موضوع تأیید شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۴۶).

اما در این باره که چرا نام پیامبر و یابنده صالح بیان نشده، علامه طباطبائی فرموده است: پاسخ این است که معجزه مرده زنده کردن و هدایت کردن به این نحو، هرچند امری عظیم است؛ ولیکن چون در مقامی عملی شده که مردم آن را بعید می‌شمردند و امری عظیم و ناشدنی می‌پنداشتند، بلاغت اقتضا می‌کرد که متکلم حکیم و توانا، با لحنی از آن خبر دهد که گویی کاری بسیار کوچک و بی‌اهمیت انجام داده تا اهمیت و شدت استبعاد مخاطب و شنوندگان را بشکند و به ایشان بفهماند که مرده زنده کردن و امثال آن، که به نظر شما امری ناشدنی و عجیب است، برای من امری بی‌اهمیت و کوچک می‌باشد؛ همچنان که همه بزرگان وقتی سخن از رجال بزرگ و یا امور خیلی مهم دارند، با چنین لحنی ادا می‌کنند و مطلب را کوچک و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند تا عظمت مقام خود را برسانند و به همین جهت، می‌بینیم در آیه شریفه، بسیاری از جهات قصه را که قوام اصلی قصه بدانها بستگی دارد، مبهم و مسکوت گذاشته شده تا بفهماند که اصل نسبت به درگاه باعظمت خدا، بسیار ناچیز است تا چه رسد به جزئیات آن، که آنها هم پیش خدا سبک و ناچیزتر است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۸۰).

بر این مطالب، افزوده می‌شود که حکمت و حقایق، گاه برای ما خیلی واضح و روشن نیست و هم مصلحت بود به بیان نشود تا خوانندگان و مخاطبان به کوشش و اندیشه واداشته شوند که به آیات قرآن و سخنان مفسران آن نئی احادیث اهل بیت علیهم السلام، بیشتر توجه

کنند و آنها را مورد کنکاش و بررسی قرار دهند؛ چنانچه می‌بینیم همین‌گونه هم شده است و وقتی موضوعی با کوشش روشن شود، لذت معنوی بیشتری هم خواهد داشت.

به علاوه، در قرآن ظایر این ذکر نکردن نام اتفاق افتاده است که نمونه روشن آن، در قصه بیان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که بارها درباره آن در قرآن سخن گفته شده؛ ولی نام مقدس آن حضرت بیان نشده.

والله اعلم.

عزیر علیه السلام در احادیث

احادیثی که در آنها از حضرت عزیر علیه السلام سخن گفته شده است، به چند دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول، احادیثی‌اند که طبق نقل، تصریح شده که آن حضرت، از پیامبران است. در ادامه، نمونه‌هایی از آنها بیان می‌شود:

۱. مرحوم صدوق نقل کرده است:

ابی‌رافع گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام همراه کتابی نزد من آمد که در آن، خبر پادشاهان (پادشاهان سرزمین‌ها) قبل از من، و خبر کسانی که قبل از من از پیامبران و رسولان مبعوث شدند، هست و در آن چنین آمده است:

زمانی که اشکان پسر اشکان، به حکومت رسید که او کیس یعنی زیرک نامیده می‌شد، او ۲۶۶ سال حکومت کرد. در پنجاه و یکمین سال حکومتش، خداوند متعال حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را مبعوث کرد و به او نور علم و حکمت و همه علوم پیامبران قبل از او را عطا فرمود و علاوه بر آن، علوم انجیل را هم به او نازل کرد و او را به بیت المقدس و بنی‌اسرائیل مبعوث کرد تا آنان را به کتاب و حکمت او و ایمان به خدا و رسولش دعوت کند؛ ولی بیشتر آنان طغیان کرده، کفر ورزیدند... و خداوند او را به سوی خود بالا برد و وقتی خواست او را بالا ببرد، به او وحی کرد که نور خدا و حکمت او و کتاب او را به شمعون بن حمون صفا، که خلیفه و جانشین او بر مؤمنان بود، تحویل دهد. پس شمعون راه حضرت عیسی علیه السلام را ادامه

داد و مأموریت الهی را انجام داد و با کفار مبارزه کرد و گروهی به او ایمان آورده، مؤمن شدند و گروهی هم کفر ورزیدند تا اینکه او هم رحلت کرد و خداوند متعال، پیامبری از شایستگان یعنی یحیی بن زکریا را مبعوث کرد و هشت سال که از حکومت او گذشته بود، یهودیان حضرت یحیی بن زکریا را به شهادت رساندند و هنگام قبض روح او، خداوند به او فرمان داد که جانشین خود را به فرزندان شمعون بسپارد و به حواریان و یاران حضرت عیسی علیه السلام فرمان دهد که با او همکاری نمایند و در این زمان، سابور، فرزند اردشیر، سی سال حکومت را به دست گرفت تا اینکه خداوند او را قبض روح کرد و در این زمان، رسالت الهی به دوش ذریه یعقوب، فرزند شمعون، بود که حواریون از اصحاب حضرت عیسی علیه السلام هم با او بودند که در این برهه، بخت النصر ۱۸۷ سال حکومت را به دست گرفت و هفتاد هزار نفر از یهودیان را در مقابل خون حضرت یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را ویران کرد و یهودیان را در کشورها متفرق ساخت و در هفتاد و چهارمین سال حکومت او بود که خداوند بزرگ، حضرت عزیر علیه السلام را به عنوان پیامبر به سوی مردم شهرهایی که خداوند اهل آنها را میرانده بود، مبعوث کرد و سپس آنان را برای حضرت عزیر زنده کرد و آنان، از روستاهای متفرق بودند که از ترس مرگ فرار کردند و در همسایگی حضرت عزیر فرود آمدند و آنان مؤمن بودند. حضرت عزیر با آنان رفت و آمد می کرد و سخنان آنان و اظهار ایمان آوردنشان را می شنید و به آنان محبت می ورزید و آنان را برادر خود به شمار می آورد تا اینکه یک روز از میان آنان غایب شده و بعد از آن روز، پیش آنان آمد و آنان را غش کرده و مرده یافت و برای آنان غمناک گردید و گفت: ﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (بقره: ۲۵۹)؛ چگونه خدا این مردگان را زنده کند؟ چون تعجب کرد که همه آنها در یک روز مرده اند؛ خداوند او را هم صد سال میراند و صد سال گذشت. سپس خداوند او را و آن مردم را که صد هزار نفر بودند، زنده کرد و بعد هم بخت النصر همه آنان

را کشت و هیچ‌یک از دست بخت‌النصر جان سالم به در نبردند... (صدوق، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲۰).

۲. در حدیثی طولانی، امام صادق علیه السلام نقل می‌کند در مناظره‌ای که پدرم امام باقر علیه السلام با فردی نصرانی داشت، او به پدرم گفت: به من خبر بده از دو لمویی که در یک لحظه به دنیا آمدند و در یک لحظه هم مردند؛ ولی یکی از آنها ۱۵۰ سال زندگی کرد و دیگری فقط پنجاه سال زندگی کرد. این دو نفر چه کسانی هستند و داستان آنها چگونه است؟ پدرم امام باقر علیه السلام فرمود:

هما عزیز و عزرة، اکرم الله تعالى عزیزاً بالنبوة عشرين سنة، و اماته مائة سنة، ثم أحياه فعاش بعده ثلاثين سنة، و ماتا في ساعة واحدة (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲۵).

آن دو قلو عزیز و عزیره هستند که خداوند متعال، عزیز را با نبوت بیست‌ساله گرامی داشت و صد سال او را میراند. سپس او را زنده کرد. پس بعدش، سی سال دیگر زندگی کرد و بعد هر دو برادر در یک لحظه مردند.

۳. در حدیثی در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

... و اوحى الله عزوجل الى عزيز اذا وقعت في معصية فلا تنظر الى صغرها ولكن انظر من عصيت، و اذا اوتيت رزقاً مني فلا تنظر الى قلته، ولكن انظر من اهداه، و اذا نزلت اليك بلية فلا تشك الى خلقي كما لا اشكوك الى ملائكتي عند صعود مساوئك و فضائحك (همو، ۱۴۰۷ق، ص ۱۶۹، ح ۴۷۲).

خداوند متعال به عزیز وحی کرد: وقتی معصیتی مرتکب شدی، به کوچکی گناه نگاه نکن؛ بلکه ببین معصیت چه کسی را مرتکب شدی و هنگامی که رزق و روزی از من به تو عطا شد، به کمی و مقدار آن نگاه نکن؛ بلکه ببین چه کسی آن را به تو هدیه کرده است و زمانی که بلایی به تو فرود آمد، به مخلوقات من شکایت نکن؛ همان‌گونه که من وقتی بدی‌ها و رسوایی‌های تو بالا آمد، به فرشتگانم از تو شکایت نمی‌کنم.

از ان جمله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود خداوند به عزیر وحی فرستاد، به روشنی استفاده می‌شود که حضرت عزیر عَلَيْهِ السَّلَام، پیامبر خدا بود؛ زیرا درباره غیر پیامبر، وحی معنا ندارد. بنابراین، می‌توان گفت آن شخص، حضرت عزیر پیامبر بوده است؛ مانند جریان حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که برای اطمینان خاطر خود و پیروانش از خداوند درخواست کرد چگونگی زنده‌شدن مرده را به او نشان دهد.

۴. در حدیث دیگری آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

خداوند به عزیر عَلَيْهِ السَّلَام وحی فرمود که ای عزیر، اگر مصیبتی به تو رسد، از من نزد آفریدگانم شکایت مکن؛ زیرا از جانب تو معصیت‌های زیادی به من رسیده است و من نزد فرشتگانم از تو شکایت نکرده‌ام. ای عزیر، به اندازه طاقت و توانت بر عذاب من نافرمانی کن، و به اندازه عمل خودت از من حاجت بخواه و از مکر من در امان مباش تا تو را وارد بهشت خود کنم... (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۵۰۰، ح ۳۲۳۴۱).

دسته دوم، روایاتی است که می‌گوید مصداق آیه سوره بقره که فرمود: «مردی بر قریه‌ای عبور کرد که دیوارهای آن فروریخته است و او پرسید خداوند چگونه این ویرانه‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند»، حضرت عزیر است و خداوند برای اینکه چگونه زنده کردن مردگان و آبادی آن قریه را برای او روشن کند، او را صد سال میراند و او و الاغش را دوباره زنده کرد. در ادامه، نمونه‌ای از آن روایات ذکر می‌شود.

۱. عیاشی در تفسیرش آورده است:

أَنَّ ابْنَ الْكَوَّاءِ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام مَا وَلَدَ أَكْبَرُ مِنْ أَبِيهِ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا قَالَ نَعَمْ أَوْلَيْكَ وَوُلْدَ عَزِيرٍ عَلَيْهِ السَّلَام حَيْثُ مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ خَرِبَةٍ وَقَدْ جَاءَ مِنْ صَيْعَةٍ لَهُ تَحْتَهُ حِمَارٌ وَمَعَهُ سَنَةٌ فِيهَا قَتْرٌ وَكُوزٌ فِيهِ عَصِيرٌ فَمَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ خَرِبَةٍ فَقَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ فَتَوَالَدَ وَوُلْدُهُ وَتَنَاسَلُوا ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَأَحْيَاهُ فِي الْمَوْلِدِ الَّذِي أَمَاتَهُ فِيهِ فَأَوْلَيْكَ وَوُلْدُهُ أَكْبَرُ مِنْ أَبِيهِمْ (العیاشی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۴۶۹).

ابن کواء به امام علی علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام، کدام فرزند است که از پدرش بزرگ تر است؟ امام علیه السلام فرمود: فرزند عزیز است؛ وقتی عزیر بر قریه ویران شده عبور کرد؛ درحالی که از سرزمین خود می آمد و بر الاغ سوار بود و همراهش، هم مشک کار کرده ای بود که در آن، انجیر بود و هم کوزه داشت که در آن آب میوه بود. وقتی به آن قریه مخروبه رسید، گفت: کجا و چطور خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده خواهد کرد؟

پس خداوند او را صد سال میراند. پس فرزندان او زاد و ولد کردند. سپس خداوند او را زنده کرد در همان مکانی که او را میرانده بود. پس فرزندان او بزرگ تر از پدرشان عزیز بودند.

۲. از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ عَزِيرَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ وَ أَمْرَاتُهُ حَامِلٌ وَ لَهُ خَمْسُونَ سَنَةً فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ فَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ ابْنُ خَمْسِينَ سَنَةً وَ لَهُ ابْنٌ لَهُ مِائَةُ سَنَةٍ فَكَانَ ابْنُهُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ (طبرسی، ۱۳۸۴ش، ج ۲، ذیل آیه ۲۵۹ سوره بقره؛ بحرانی، ج ۱، ص ۲۴۶).

حضرت عزیز از میان خانواده بیرون آمد، درحالی که همسرش حامله بود و او پنجاه سال داشت. پس خداوند او را میراند و سپس زنده کرد. پس پنجاه سال داشت که به سوی خانواده اش برگشت و او دارای پسر شده بود که صد سال داشت. پس فرزندش بزرگ تر از پدرش بود و این، از نشانه های خداوند متعال است.

۳. فتال یشابوری ذل آیه ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ بین آورده است:

قال ابو عبدالله علیه السلام: هو عزير، وقال أبو جعفر: هو أرميا وقيل هو الخضر علیه السلام، والقربة هي بيت المقدس لما خربها بخت النصر (الفتال النيشابوری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۴). امام صادق علیه السلام در مورد آیه ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ فرمود: منظور، حضرت عزیر علیه السلام است و امام باقر علیه السلام فرمود: او حضرت ارمیاست و گفته شده او حضرت خضر علیه السلام است و قریه هم بیت المقدس است که بخت النصر آن را خراب کرد.

۴. در حدیث طولانی دیگری، که فردی نصرانی در زمان هشام بن عبدالملک در شام سؤالاتی از امام باقر علیه السلام می‌کند و آن حضرت پاسخ می‌دهد، چنین آمده است:

نصرانی به امام باقر علیه السلام گفت: به من خبر بده که آن مرد کیست که با همسرش نزدیکی کرد و او به دو پسر حامله شد و آن دو پسر، در یک آن با هم متولد شدند و در یک وقت با هم مردند و همان وقت هر دو در یک قبر دفن گردیدند؛ درحالی که یکی از آن دو فرزند، ۱۵۰ سال زندگی کرد و دیگری فقط پنجاه سال عمر کرد؟ به من بگو آن دو چه کسانی‌اند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آن دو برادر، عزیر و عزره هستند که مادرشان همان گونه که تو گفتی، به آنها حامله شد و همان نه که تو گفتی، با هم به دنیا آمدند و عزره و عزیر، سی سال با هم زندگی کردند. سپس خداوند، عزیر را صد سال میراند و عزره زنده بود. سپس خداوند، عزیر را زنده کرد و او با برادرش عزره، بیست سال زندگی کرد و بعد هر دو در یک لحظه مردند و در یک قبر دفن شدند. نصرانی گفت: ای جامعه نصرانی، من هیچ کس را عالم‌تر از این مرد (امام باقر علیه السلام) ندیدم و از این پس، تا وقتی که این مرد در شام هست، از من چیزی نپرسید... (علی بن ابراهیم قمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۰۷).

دسته سوم از روایات مربوط به عزیر، احادیثی است که در آنها پسر خدا بودن عزیر، به صراحت و روشنی؛ بلکه با استدلال و برهان رد شده است که نمونه‌هایی از احاد بیان می‌شود:

۱. شیخ صدوق در عیون می‌فرماید:

عَنْ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ يَهُودِيًّا سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَهُوَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ إِنَّ عَزْرِي ابْنُ اللَّهِ وَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَعْلَمُ لَهُ وَ لَدَا أَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكٌ وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى

فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۰، ح ۱۷۲).

امام رضا علیه السلام از پدرش و پدرش از پدران‌ش و آنان از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: فردی یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و گفت: به من خبر بده از آنچه برای خدا نیست و از آنچه پیش خدا وجود ندارد و از آنچه خداوند آن را نمی‌داند. امام علی علیه السلام در پاسخ یهودی فرمود: اما اینکه گفתי آنچه خدا آن را نمی‌داند؛ پس آن گفته شماسست ای یهودی که می‌گویند: حضرت عزیر، فرزند خداست؛ حال آنکه خدا برای خودش فرزندی نمی‌داند و اما گفته تو که چیست آنچه برای خدا نیست؛ پس برای او شریکی نیست. اما اینکه گفتم چیست آنچه پیش خدا نیست؛ پس پاسخ این است که پیش خدا ظلم به بندگان وجود ندارد. در این هنگام، یهودی گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد و محمد، رسول خداست.

۲. عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است که او گفت:

اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا: عزير ابن الله، واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا: المسيح ابن الله، واشتد غضب الله ممن أراق دمي و آذاني في عترتي! (العياشي، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۹۱، ح ۴۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم و غضب خدا در سه جا بر سه گروه شدید شد: ۱. بر یهودیان وقتی که گفتند: عزیر، فرزند خداست؛ ۲. غضب خدا بر نصرانی‌ها وقتی که گفتند: حضرت مسیح، فرزند خداست؛ ۳. غضب خدا بر کسانی که خون مرا (در جنگ احد) ریختند و عترت مرا اذیت کردند (یا می‌کنند).

۳. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ... امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام باقر و او از جدّم امام

سجاد و او از امام حسین و او از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

روزی پیروان پنج ادیان یهود، نصارا، دهریه، ثنویه و مشرکان عرب، خدمت

رسول خدا ﷺ جمع شدند. یهودیان گفتند: ما می گوئیم عزیر، فرزند خداست! ای محمد! ما آمدیم که ببینیم شما چه می گوئید. اگر از ما پیروی کنید؛ پس ما به حق و حقیقت از تو پیشرو و بر تو برتر هستیم و اگر با ما مخالفت کنید، ما با تو مخاصمه می کنیم. نصرانی ها گفتند: ما می گوئیم مسیح، فرزند خداست که با او یکی شده و ما هم آمدیم که ببینیم شما چه می گوئید. اگر از ما پیروی کردید؛ پس ما به حق پیشی گرفته و از تو برتریم و سه گروه دیگر هم هر یک عقاید خود را گفتند و حرف آنها را هم تکرار کردند.

بعد از سخنان آنان، پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ آنها فرمود: من به خدای یکتا، که شریکی برای او نیست، ایمان آورده و به هر معبودی غیر او کفر ورزیدم. سپس به آنان فرمود: خداوند متعال مرا به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده به سوی همه مردم مبعوث کرده است تا حجتی بر تمام جهانیان باشم و به زودی خداوند، حيله کسی را که در دین او حيله کند، به خودش برخواهد گرداند.

سپس پیامبر اکرم ﷺ به یهودیان فرمود: شما پیش من آمدید تا گفتار شما را بدون حجت و دلیل بپذیرم؟! آنها گفتند: نه.

حضرت فرمود: پس چه چیز باعث شد که شما بگوئید عزیر، فرزند خداست؟ یهودیان گفتند: زیرا عزیر، تورات را بعد از آنکه از بین رفت، برای یهودیان زنده کرد و او این کار را نکرد، مگر برای اینکه فرزند او بود.

رسول اکرم ﷺ فرمود: چطور شد که عزیر فرزند خدا شد، نه حضرت موسی؟! درحالی که حضرت موسی، تورات را برای آنان آورد و معجزاتی از او دیده شد که شما می دانید و اگر عزیر پسر خداست، برای آن کاری است که در بزرگداشت و زنده کردن تورات انجام داد. پس قطعاً حضرت موسی به پسر خدا بودن، سزاوارتر و برتر و اولی بود.

پس اگر این مقدار کار و بزرگداشت تورات توسط عزیر سبب فرزند شدن عزیر

برای خدا شود، پس چند برابر این کار و بزرگداشت که توسط حضرت موسی انجام گرفت، سبب خواهد شد جایگاهی بالاتر و بزرگ‌تر از فرزند شدن برای حضرت موسی قائل شویم؛ زیرا اگر منظور از پسر بودن، فرزنددار شدن طبق معمول در دنیای شما باشد که با زاییدن مادران فرزندان را که با نزدیکی کردن پدران آنها با مادرانشان به وقوع می‌پیوندد؛ که در این صورت شما کفر ورزیدید و خدا را به خلق او تشبیه کرده‌اید و صفات اشیای جدید به وجود آمده را برای او لازم دانستید و شما مجبور می‌شوید که خدا را مخلوق و به وجود آمده پذیرید و بگویید که برای او آفریننده‌ای است که او را ساخته و ابداع کرده.

یهودیان گفتند: منظور ما این نیست؛ زیرا این عقیده، همان نه که شما بیان کردید، کفر است؛ ولی منظور ما این است که حضرت عزیر، فرزند خداست از باب کرامت و بزرگداشت؛ اگرچه ولادت در کار نباشد؛ همان‌ونه که بعضی علما که می‌خواهند کسی را گرامی بدارند و جایگاه او را از دیگران جدا کنند، می‌گویند: فرزندم و اینکه فلانی فرزند من است، نه اینکه بخواهند ولادت و زاییدن او را ثابت کنند؛ زیرا گاه این را درباره کسی می‌گویند که او فرد اجنبی است و نسبتی بین آن عالم و شخص نیست. همین‌طور وقتی که آن چیز را نسبت به حضرت عزیر انجام داد (و او توانست تورات را بنویسد)، مثل این است که او را فرزند خود اتخاذ کرد؛ البته به‌عنوان بزرگداشت و گرامی‌داشتن او، نه به معنای اینکه او را زایید... .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس از توضیحات و استدلال حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یهودیان مبهوت و متحیر شدند و گفتند: ای محمد، به ما مهلت بده تا درباره آنچه شما به ما گفتید، فکر کنیم. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در این گفتار با قلب‌های معتقد و منصفانه بیندیشید تا خداوند شما را هدایت فرماید... . بعد نصرانی‌ها و بقیه هم، سخنان خود را بیان کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنان آنان را رد کرد و آنان هم همگی گفتند: ما در کار و گفتارمان بررسی و فکر می‌کنیم. بعد ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام در پایان فرمود: سوگند به آن کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، سه روز نگذشته بود که همه آن گروه‌ها خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام آوردند و آنان ۲۵ نفر بودند که از هر گروه، پنج نفر آمده بودند و گفتند: ای محمد، ما همانند برهان و استدلال تو هرگز ندیدیم و گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی (تفسیر الامام العسکری، ۷، ۱۴۳۳ق، ص ۴۶۹، ح ۳۲۴؛ الطبرسی، ۱۴۳۳ق، ج ۱، ص ۲۷، ذیل ح ۲۰).

عزیر علیه السلام در تاریخ

ابن اثیر در الکامل فی التاریخ می‌گوید:

وكان إرميا بن خلقيا (خرقيا في بعض النسخ) من سبط هارون بن عمران، فلما وطىء بخت نصر الشام وخرّب بيت المقدس وقتل بنى اسرائيل وسباهم، فابلاذوا واخلط بالوحش، فلما عاد بخت نصر الى بابل أقبل إرميا على حمار له معه عصير عنب وفي يده سلّة تين فرأى بيت المقدس خراباً فقال: ﴿أَنْتِ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾ (البقره: ۲۵۹)، ثم أمات حماره وأعمى عنه العيون، فلما انعم بيت المقدس أحيا الله من إرميا عينيه ثم أحيا جده وهو ينظر اليه وقيل له: ﴿كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...﴾ (ابن اثير، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۲۶۹).

ارمیا فرزند خلقیا (در بعضی نسخه‌ها خرقیا) از نوادگان جناب هارون بن عمران است. پس زمانی که بخت نصر شام را لگدکوب، و بیت المقدس را ویران کرد و بنی اسرائیل را کشت و اسیر کرد، حضرت ارمیا شهرها را رها کرد و همراه وحشیان و جانوران شد. پس زمانی که بخت نصر به بابل برگشت، حضرت ارمیا سوار بر الاغش، که همراهش آب انگور، و در دستش مشک پُر از انجیر داشت، به بیت المقدس روی آورد و دید بیت المقدس ویران است. در اینجا بود که گفت: خداوند چگونه اهل اینجا را بعد از مرگ زنده خواهد کرد؟ که خداوند آن حضرت را صد سال میراند. سپس الاغ او را هم میراند و چشم‌ها را از دیدن او نابینا کرد.

پس وقتی بیت‌المقدس آباد شد، خداوند چشم‌های ارمیا و جسم او را زنده کرد؛ درحالی که او نگاه می‌کرد، و به او گفته شد: چقدر درنگ کردی؟ او گفت: یک روز یا قسمتی از روز درنگ کردم... .

سپس ابن اثیر می‌افزاید که گفته شد آن کسی که خداوند او را صد سال میراند و سپس او را زنده کرد، حضرت عزیر بود. پس زمانی که او زنده شد، راهی منزلش، که به خیالش در بیت‌المقدس بود، شد. پس جلوی خانه‌اش پیرزن زمینگیر کوری را دید که کنیز او بود و ۱۲۰ سال از عمرش گذشته بود. به او گفت: این منزل عزیر است؟ آن پیرزن گفت: بله و گریه کرد و گفت: کسی را غیر از تو ندیدم که یادی از عزیر کند! او گفت: من عزیر هستم. پیرزن گفت: عزیر، مستجاب‌الدعوه بود؛ پس [اگر تو عزیر هستی،] از خدا برای عافیت بخواه. عزیر برای او دعا کرد؛ پس بینایی او برگشت و او روی پا ایستاد و راه افتاد. پس وقتی او را دید، شناخت و عزیر، دارای فرزندی بود که ۱۱۳ سال سن داشت و او نیز دارای فرزندان پیری بود. پیرزن پیش آنها رفت و خبر عزیر را به آنها داد. پس آنان آمدند و وقتی او را دیدند، پسرش با خال سیاهی که در پشت عزیر بود، او را شناخت.

و گفته شده که عزیر در عراق با بنی اسرائیل بود. پس به بیت‌المقدس برگشت و تورات را برای بنی اسرائیل تجدید کرد؛ زیرا آنها به بیت‌المقدس بازگشتند؛ درحالی که تورات همراه آنان نبود؛ زیرا از آنان گرفته شده و سوزانده و معدوم شده بود. عزیر با اسیران بود. پس وقتی زیر با بنی اسرائیل به بیت‌المقدس برگشت، شب و روز گریه می‌کرد و از مردم جدا شده بود. پس در وقتی که اندوهناک بود، مردی به سوی او آمد؛ درحالی که او نشسته بود. گفت: ای عزیر، چه چیز باعث گریه تو شده است؟ او در پاسخ گفت: زیرا کتاب خدا و عهد و پیمان او در دست ما بود و معدوم شد. او گفت: آیا می‌خواهی خداوند آن را به شما برگرداند؟ عزیر گفت: بله. آن مرد گفت: برگرد و روزه بگیر و خود را پاکیزه کن و فردا همین جا وعده‌گاه ما باشد. عزیر همین کار را کرد و فردا به همان مکان آمد و منتظر او شد. آن مرد هم با ظرف آبی به آنجا آمد و او فرشته‌ای بود که خداوند، او را به صورت مردی مبعوث کرده بود. پس از

آن، آب را زیر نوشتند. پس تورات در یمنه او مجسم شد. پس عزیر به سوی بنی اسرائیل برگشت و تورات را میان آنان گذاشت و آنان حلال و حرام و حدود و ویژگی های تورات را می شناختند. بنابراین، آنان محبت شدید او را در دل گرفتند؛ به طوری که هیچ چیز را همانند او دوست نداشتند و او کار آنان را اصلاح کرد و عزیر میان آنان ماند تا اینکه خداوند او را قبض روح کرد و حوادثی پیش آمد تا اینکه بعضی از آنان گفتند: عزیر، فرزند خداست... (همان، ص ۲۷۰).

شهاب الدین نویری بعد از ذکر آیه ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾ در نهاییه الارب چنین می گوید: ابواسحاق ثعلبی، که خدایش رحمت کند، می گوید درباره اینکه آن شخص که بوده، اختلاف کرده اند. عکرمه، قتاده، ربیع بن انس، ضحاک، سدی، ناجیه بن کعب و سلیمان بن بریده و سلم خواص، گفته اند: آن شخص، عزیر بن شرخیا بوده است. وهب بن منبه و عبدالله بن عبید بن عمیر می گویند آن شخص، ارمیا پسر حلفیا (یعنی خضر علیه السلام) بوده است که از اعقاب هارون علیه السلام است.

او گوید همچنین در مورد دهکده ای که آن مرد از آن عبور کرده، اختلاف است. وهب و عکرمه و قتاده و ربیع، می گویند بیت المقدس است. ضحاک می گوید که از سرزمین مقدس بوده است. ابن زید می گوید سرزمینی است که خداوند، آن چند هزار تن را که از مرگ (از بیم وبا یا طاعون) گریخته بودند، آنجا هلاک فرمود. کلبی می گوید جایی به نام سابر آباد است و سدی می گوید جایی به نام سلم آباد بوده است و (گروهی) هم گفته اند دیر هزقل بوده است. برخی هم گفته اند دهکده انگور است که در دو فرسخی بیت المقدس قرار دارد.

کسی که می گوید آن شخص، ارمیا (خضر) و آن شهر، بیت المقدس بوده است، محمد بن اسحاق بن یسار است که از وهب بن منبه نقل می کند که می گفته است: چون قربانگاه بیت المقدس آتش گرفت و هفت در از درهای بیت المقدس فرو شد و خضر رفت و با جانوران وحشی بود و بخت النصر و سپاهیانش آمدند و

بیت‌المقدس را خراب کردند، که این داستان را قبلاً نقل کردیم. چون بخت‌النصر از بیت‌المقدس بازگشت، ارمیا (خضر) درحالی که سوار بر خری بود و کوزه‌ای شیره با خود داشت و سبدی انجیر، از کنار بیت‌المقدس گذشت. همین که کنار آن ایستاد، ویرانی آن را دید و گفت: «خداوند چگونه این دهکده را پس از مرگش زنده می‌کند؟» خر خود را با ریسمانی بست و خداوند، خواب را بر او چیره ساخت و همین که خواباند و میرانید، شیره انگور و انجیر او هم همچنان کنارش بود. خداوند جسد او را از دیده‌ها پنهان داشت و با آنکه هنگام چاشت بود، هیچ کس او را ندید. خداوند متعال، پرندگان شکاری و درندگان را هم از او بازداشت. چون هفتاد سال از خواب او گذشت، خداوند فرشته‌ای را نزد یکی از پادشاهان بزرگ ایران، که نامش بوسک بود، فرستاد. فرشته به او گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد همراه قوم خود، سوی بیت‌المقدس بروی و آن را بهتر از آن‌گونه که بوده است، بسازی. پادشاه هزار سرهنگ را برگزید که همراه هر یک، سیصد هزار کارگر بودند و آنان شروع به آباد کردن بیت‌المقدس کردند. خداوند متعال، یهودیانی را که در بابل بودند، نجات داد و هیچ کس از ایشان در بابل نمرد و همه‌شان به بیت‌المقدس برگشتند. سی سال آن را آباد می‌ساختند تا آنکه بهتر از گذشته شد و این موضوع، پس از هفتاد سال ویرانی بیت‌المقدس بود. چون یک‌صد سال گذشت، خداوند نخست دو چشم ارمیا را زنده کرد؛ درحالی که دیگر اندامش مرده بود. سپس دیگر اندام‌هایش را هم زنده کرد و او به اطراف می‌نگریست. خر خود را دید که از آن فقط استخوان‌های سپیدی که می‌درخشید، پراکنده باقی مانده است. سروشی از آسمان شنید که می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده، خداوندتان فرمان می‌دهد جمع شوید. آن استخوان‌ها جمع، و به یکدیگر پیوسته شدند. سپس بانگی شنید که خداوند فرمان می‌دهد گوشت و پوست بر این استخوان‌ها بروید و چنان شد. پس از آن، بانگی به گوش رسید که خداوندت فرمان می‌دهد زنده شوی. آن خر برخاست و شروع به بانگ برآوردن

کرد. پس از آن، خداوند متعال به خضر (ارمیا) عمر جاودانه بخشید و او در فلات‌ها و صحراها دیده می‌شود و این است معنای آنکه خداوند می‌فرماید: «صدسال او را میراند و سپس او را برانگیخت». آن‌گاه به او گفته شد: «چه اندازه درنگ کردی؟» گفت: «روزی یا قسمتی از روزی» و چنان بود که خداوند او را در آغاز روز و به هنگام برآمدن آفتاب میرانید و پس از صد سال، او را در ساعات آخر روز، پیش از غروب، زنده فرمود و او پس از اینکه زنده شد، نخست پنداشت خورشید غروب کرده است که گفت یک روز درنگ کرده‌ام و چون متوجه شد هنوز از آفتاب باقی است، گفت قسمتی از روز را درنگ کرده‌ام. به او گفته شد: نه چنین است؛ بلکه یک صد سال است که درنگ کرده‌ای. اکنون به خوراکی خود و آشامیدنی خویش یعنی انجیر و شیره بنگر که رنگ و بو و مزه آن دگرگون نشده است و به خر خود بنگر و هرآینه تو را برای مردم نشانه و آیتی قرار می‌دهیم و به استخوان‌ها بنگر که چگونه گرد آوردیم و سپس بر آن گوشت پوشانیدیم و همین که برای او روشن شد، گفت می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.

و هب می‌گوید: در بهشت، هیچ سگ و خری نیست، جز سگ اصحاب کهف و خر ارمیا که خداوندش، صد سال او را میراند و سپس او را برانگیخت. این گفتار کسانی است که می‌گویند آن شخص، ارمیا (خضر) بوده است. اما کسانی که می‌گویند آن شخص، عزیر بوده است، چنین می‌گویند که چون بخت‌النصر، بیت‌المقدس را ویران کرد، چهل هزار تن از قاریان تورات و دانشمندان را کشت. از خاندان عزیر، پدر و پدربزرگش را کشت. عزیر در آن هنگام، نوجوانی بود که تورات را خوانده و در کسب علم پیشرفته بود. بخت‌النصر او را با بنی اسرائیل به بابل آورد و عزیر از اعقاب هارون عليه السلام بود.

او گوید چون عزیر از بابل بیرون آمد، با خر خود کوچ کرد. چون کنار شهر دیر هزقل رسید، که بر کناره دجله قرار داشت، وارد آن شد. هیچ کس را در آن ندید

و همه درختان پرمیوه بود. از میوه درختان خورد و شیره انگور بگرفت و مقداری از آن بیاشامید. بقیه میوه را در سبد، و بقیه افشرده انگور را در شیشه‌ای (مشکی) ریخت و چون ویرانی آن دهکده و مرگ و نابودی مردمش را دید، گفت: «خداوند چه زمانی آن را پس از مرگش زنده می‌نماید» و بقیه داستان را همچون داستان خضر نقل می‌کند. گروهی در تفسیر این گفتار الهی که می‌فرماید: «به خر خود بنگر»، گفته‌اند خداوند، خر او را نمیرانید و خداوند، نخست دو چشم و سر عزیر را زنده کرد و دیگر اندام‌هایش مرده بود و به او فرمود: به خرت بنگر. او به خر خود نگریست که همچنان برپا ایستاده است؛ همچون روزی که زنده بود و او را بسته بود و حال آنکه یک‌صد سال چیزی نخورده و نیاشامیده بود. ریسمان را هم همچنان بر گردن آن جانور، نو و تازه دید. این، سخن ضحاک و قتاده است؛ ولی دیگران گویند مقصود، استخوان‌های خر اوست. همان‌گونه که در روایت قبلی درباره خضر گفته شد، گفتار الهی که می‌فرماید تو را آیت و نشانه‌ای برای مردم قرار می‌دهم، مقصود این است که دلیل و نشانه‌ای بر برانگیخته شدن پس از مرگ است. ضحاک می‌گوید چون او به شهر خود برگشت، فرزندان و فرزندزادگانش پیرمرد و پیرزن شده بودند و حال آنکه هنوز موهای سر و ریش او سیاه بود.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که خداوند متعال، عزیر را پس از یک‌صد سال مبعوث و زنده فرمود. او سوار بر خرش شد و به محله خود آمد. نه مردم او را می‌شناختند و نه او مردم را می‌شناخت. خانه‌ها را هم نمی‌شناخت. از روی گمان می‌رفت تا به خانه خود رسید. ناگاه با پیرزنی فرتوت و کور، که ۱۲۰ سال از عمرش گذشته بود، روبه‌رو شد که خدمتکار خانواده عزیر بود و وقتی عزیر رفته بود، آن زن بیست سال داشت و کاملاً او را می‌شناخت؛ ولی در آن هنگام فرتوت و زمینگیر شده بود. عزیر به او گفت: ای زن آیا اینجا خانه عزیر است؟ گفت: آری، همین جاست. سپس گریست و گفت: سال‌هاست که ندیده‌ام کسی نامی از عزیر ببرد و

او را فراموش کرده‌اند. گفت: من عزیزم. زن گفت: سبحان الله! صد سال است که او را از دست داده‌ایم. گفت: من عزیزم؛ خداوند صد سال مرا در زمره مردگان قرار داد. سپس مرا زنده فرمود. آن زن گفت: عزیز، مردی مستجاب‌الدعوه بود که برای بیماران و گرفتاران دعا می‌کرد و آنها بهبود و عافیت می‌یافتند. اکنون از خداوند مسئلت کن تا چشم مرا به من برگرداند تا تو را ببینم و اگر به راستی عزیری، بشناسمت. عزیز از خداوند مسئلت کرد و خدا دعایش را برآورد. با دست خود بر چشم و چهره آن زن کشید و او سلامت یافت. آن‌گاه دست آن زن را گرفت و گفت به فرمان خداوند متعال از جای برخیز. خداوند پاهای آن زن را سلامت بخشید و چنان سالم از جا برخاست که گویی از بند رسته است و به او نگریست و گفت: گواهی می‌دهم تو عزیری. آن زن به محله‌های بنی‌اسرائیل رفت و آنان در انجمن خانه‌های خود بودند. از آنها پسر عزیز بود که مردی ۱۱۸ ساله بود و فرزندان او پیرمرد شده بودند. زن بانگ برداشت که این عزیز است که پیش شما آمده. سخن او را باور نکردند. گفت: من هم فلان خدمتکار و کنیز شمایم که عزیز برای من دعا کرد و خداوند، چشم مرا به من برگرداند و پاهایم را بهبود بخشید و عزیز، تصور می‌کند که خداوند صد سال جان او را گرفته و باز زنده‌اش فرموده است. مردم برخاستند و پیش عزیز آمدند. پسرش گفت پدرم خال سیاه به شکل هلال میان دو شانه‌اش داشت و چون جامه از دوش خود کنار زد، دیدند که عزیز است (شهاب‌الدین احمد نویری، ۱۳۶۴ش، ج ۹، ص ۱۵۸).

۳. مسعودی در اثبات الوصیه چنین می‌گوید:

در چهل و هفتمین سال حکومت بخت‌النصر در بیت‌المقدس، خداوند متعال حضرت عزیز را مبعوث کرد و گروهی از مؤمنان، از ترس کشته‌شدن از بیت‌المقدس بیرون آمدند و در جوار عزیز فرود آمدند. پس وقتی عزیز آنان را دید و از ایمان آنان شنید، آنان را از افراد خاص خود قرار داد. سپس یک روز یا کمتر، از میان آنان

غایب شد و سپس به سوی آنان برگشت و دید همه آنان غش کرده و مرده‌اند و فرارشان نتوانسته است آنان را از مرگ نجات دهد. حضرت عزیر گفت: خداوند چگونه اینها را بعد از مرگشان زنده می‌کند. اینجا بود که خداوند او را هم میراند و به آنان ملحق کرد. پس صد سال میان آنان درنگ کرد. سپس خداوند پیش از آنان، او را زنده کرد و آنان را هم در حضور او زنده نمود. پس حضرت عزیر، به استخوان‌ها و مفاصل نگاه می‌کرد که چگونه جمع، و به هم افزوده می‌شوند و هر مفصلی، به صاحب اصلی‌اش اضافه و سپس با گوشت پوشانده می‌شد. پس اینجا بود که عزیر گفت: دانستم که خداوند بر هر چیزی تواناست (المسعودی، ۱۴۱۷ق، ص ۸۷).

محل دفن عزیر علیه السلام

متأسفانه، درباره محل دفن عزیر در کتاب‌های تاریخی و حدیثی چیزی نیامده است و فقط در پایان‌نامه‌ای، که به تازگی ملاحظه شد، چنین آمده است:

«در متون اسلامی و کتاب مقدس، هیچ اشاره‌ای به مدفن حضرت عزیر علیه السلام نشده؛ اما دو مقبره در عراق و سوریه به آن حضرت منسوب است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. مزار منسوب به حضرت عزیر علیه السلام در عراق، از شهرت بیشتری برخوردار است. این بقعه در روستای «العزیر» در شصت کیلومتری شمال غربی بصره، بر سر راه بصره به عماره، در حاشیه رود دجله قرار گرفته است. ابن زکریا قزوینی در قرن پنجم قمری (یازده میلادی) درباره این منطقه نوشته است:

میان منطقه‌ای است با روستاها و نخلستان‌های بسیار بین بصره و واسط و اهالی آن، شیعه هستند و قبر عزیر پیامبر، در آنجا مشهور و پُر رونق است و یهودیان به خدمت در آن مشغول‌اند و موقوفاتی برای آن هست و نذورات خود را به آنجا می‌برند (قزوینی، ص ۲۶۴).

رابی بنیامین تودولایی در سفرنامه‌اش به سال ۵۶۸ قمری (۱۱۷۳ م.) درباره این

زیارتگاه چنین نوشته است:

از بصره به شهر سامره با شطالعرب در مزار ایران می‌رسیم... معلم مذهبی - عزرا - در اینجا دفن شده. چون وقتی از اورشلیم نزد اردشیرشاه بازگشت، در همان جا فوت کرد. در مقابل قبر او، کنیسه بزرگی قرار دارد و در سوی دیگر، عرب‌ها مسجدی ساخته‌اند که در آن به عبادت می‌پردازند. عرب‌ها برای عزرا احترام زیادی قائل‌اند (رابی بنیامین تودولایی، ص ۱۱۸).

در صفحه ۲۷ از کتاب اماکن مقدسه عراق، به اختصار آمده است: صومعه عزیرعلیه السلام، کنار نهر دجله، و معروف است که عزیر کاتب، آنجا مدفون است. جغرافی‌نگاران عرب در قرن هفتم اسلامی (۱۳ م.)، آورده‌اند در آن نقطه، دعا به اجابت مقرون است و به آن سبب، در آن زمان مشهور آفاق بوده. مقام عزیرعلیه السلام چند مرتبه خراب شده و بنا گردیده است و آنچه امروز دیده می‌شود، از آثار تازه است (بلاغی، ج ۱، ص ۴۸۷).

۲. برخی یهودیان معتقدند که مزار حضرت عزیرعلیه السلام در روستای «تاکف»، از توابع شهر حلب در شمال سوریه، است. در سفر یوحاسین، نوشته یاکوب سیکلی آمده: من به حلب رفتم. از حلب تا محل مقبره عزرای کاتب، به اندازه دو روز پیاده راه است. عزرا توراتش را در اینجا نگاشت و هنوز شمعدان‌های بزرگی که عزرا برای نوشتن از آن استفاده می‌کرد، در اینجا باقی است. این روستا تاکف نام دارد و در اینجا کنیسه‌ای وجود دارد. قابل توجه است که ناصر خسرو قبادیانی نیز در سفرنامه‌اش آورده است که مزار حضرت عزیرعلیه السلام را در نزدیکی شهر عکا در شمال غربی فلسطین زیارت کرده است: (در نزدیکی عکا) به دهی رسیدیم که آن را اعلین می‌فتمند و قبر هودعلیه السلام آنجا بود. زیارت آن را دریافتیم. اندر حظیره او درخت خرتوت (خرنوب) بود و قبر عزیر النبی علیه السلام در آنجا بود. زیارت کردم. همچنین گفته می‌شود که مزار حضرت عزیرعلیه السلام، بر سر راه بیت المقدس به دمشق

قرار گرفته است.

۳. در شصت کیلومتری شهرستان شاهرود به طرف خراسان، دو روستا وجود دارد: یکی به نام اسرائیل و دیگری به نام ارمیان (از توابع میامی) که گفته می‌شود در آن، قبر حضرت ارمیا (عزیر) قرار دارد» (صادق‌زاده، ص ۱۸ به بعد، با اندکی ویرایش).

مقبره حضرت عزیر

قدیمی‌ترین تصویری که از این عمارت وجود دارد، عکس سیاه و سفید متعلق به سال ۱۲۸۹ شمسی (۱۹۱۰ م.) است و گنبد قبلی حرم را با گلیبی بلند نشان می‌دهد. در نقاشی رنگ و روغن، متعلق به سال ۱۲۹۶ شمسی (۱۹۱۷ م.) نیز دورنمایی زیبا از این بقعه و نخل‌های اطرافش در کنار رود دجله به تصویر کشیده شده است. این بقعه، پیش‌تر دارای گنبدی خشتی و بدون تزئینات معماری بود. در دهه دوم قرن سیزده شمسی (۲۰ م.) گنبد قبلی تخریب، و جدیدی به جای آن بنا شد. در سال‌های اخیر، گنبد حرم حضرت عزیر علیه السلام به کاشی‌های آبی‌رنگ پوشانده، و قسمت‌هایی از آن تعمیر گردید. زیر گنبد مطهر، صندوقی به ارتفاع ۱/۵ متر وجود دارد که با پارچه‌های سبزرنگ پوشانده شده و زیارت‌نامه‌ای نیز روی صندوق نهاده‌اند. داخل روضه مبارکه، که گچ‌اندود است و گچبری‌های ساده‌ای در آن به چشم می‌خورد، بقعه حضرت عزیر علیه السلام از خشت پخته ساخته شده و اطراف آن را نخلستانی احاطه کرده است (رامین‌نژاد، ۱۳۸۷، ص ۱۸۸).

نتیجه‌گیری

حضرت عزیر، پیامبری است که نامش در قرآن آمده: یک بار در آیه سی‌ام از سوره توبه، به صراحت و بار دیگر در آیه ۲۵۹ از سوره بقره با تعبیر **كَاذِبِي** که طبق تصریح بعضی احادیث و بعضی تواریخ، منظور همان عزیر است. از این‌رو، در مقاله پیش‌رو ابتدا شخصیت این بزرگوار در آیات قرآن و تفاسیر بررسی شد و سپس در احادیث متعددی که درباره آن

پیامبر در تب حدیثی آمده است، مورد کنکاش قرار گرفت که احادیث مربوط او به سه دسته تقسیم شده‌اند:

دسته اول، احادیثی است که در آنها تصریح شده که آن حضرت، از پیامبران است که در زمان حکومت بخت‌النصر و پس از شهادت حضرت یحیی بن زکریا به رسالت مبعوث شد. دسته دوم، روا تی است که می‌گویند حضرت عزیر، کسی است که خداوند در سوره بقره فرمود که مردی بر قریه‌ای عبور کرد که دیوارهای آن فرو ر ته بود. او با خود گفت: خداوند چگونه این ویرانه‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ خداوند برای اینکه پاسخ ا سؤال را برای او روشن کند، او را صد سال میراند و او و الاغش را دوباره زنده کرد.

دسته سوم، روایاتی است که در آنها پسر خدا بودن عزیر، که یهودیان آن را مطرح کرده‌اند، به شدت و با استدلال ردّ شده است و بیان شده است که علت این فرزندخواندگی، این بود که او تورات از بین رفته و سوخته شده را دوباره احیا کرده بود.

در بخش بعدی، عزیر در تاریخ مطرح شد که در تاریخ، مسئله ا یا کردن تورات و صدسال مردن و زنده شدن او، با تفصیل بیشتری آمده است.

در آخر، محل دفن او مطرح شد که درباره آن اختلاف هست و بنا بر مشهور، قبر او در عراق، و طبق بعضی نقل‌ها در سوریه، و طبق بعضی گفته‌ها هم در ایران است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۰۲ق). **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دار صادر.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). **تفسیر تسنیم**، قم، مرکز نشر اسراء.
۳. حسن بن علی علیه السلام امام یازدهم، **التفسیر المنسوب الی الإمام ابی محمد الحسن بن علی العسکری** (۱۴۳۳ق). قم، مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام.
۴. رامین نژاد، (۱۳۸۷ش). **مزار پیامبران، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول.**
۵. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴ق). **عیون اخبار الرضا**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۶. _____ (۱۴۱۶ق). **کمال الدین و تمام النعمة**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
۷. صادق زاده، محمد (بی تا). **بررسی تطبیقی دیدگاه قرآن، روایات و عهدین در مورد حضرت عزیر علیه السلام**، پایان نامه، نرم افزار دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۹۰ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم.
۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۴ش). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، قم، انتشارات اسوه.
۱۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۶۷ش). **مجمع البحرين**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
۱۱. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۱۱ق). **تفسیر العیاشی**، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول.
۱۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵). **روضه الواعظین**، قم، الشریف الرضی.
۱۳. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۷ق). **الدعوات**، قم، مدرسة الامام المهدي علیه السلام.
۱۴. _____ (۱۴۱۱ق). **الخرائج والجرائح**، بیروت، مؤسسه النور.
۱۵. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۲۶ق). **تفسیر القمی**، قم، دارالحجة، چاپ اول.
۱۶. متقی هندی، علی بن حسام الدین (۱۴۰۹ق). **کنز العمال**، بیروت، مؤسسه الرسالة.

۱۷. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۱۷ق). اثبات الوصیة، قم، مؤسسه انصاریان.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۸). تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
۱۹. نویری، احمد (۱۳۶۴ش). نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۲۰. هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۹۵ش). فرهنگ قرآن، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
۲۱. _____ (۱۳۹۷ش). فرهنگ قرآن، بوستان کتاب، قم، چاپ سوم.

